



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۸/۳۱



نورمحمد غفوری

من با پاسخ‌گویی نخبگان مخالف نیستم؛

با قومی‌کردن پاسخ‌گویی مخالفم

در جوامعی که سیاست هنوز تا حد زیادی تحت تأثیر هویت‌های قومی، زبانی و گروهی قرار دارد، یکی از دشوارترین کارها این است که میان مسئولیت فردی و هویت جمعی مرز روشنی کشیده شود. هیچ جامعه‌ای بدون پاسخ‌گویی سیاسی نمی‌تواند از تجربه‌های تلخ گذشته عبور کند. کسانی که در جایگاه قدرت قرار داشته‌اند، تصمیم گرفته‌اند، از صلاحیت و امکانات دولتی برخوردار بوده‌اند و در سیاست‌گذاری و اداره کشور نقش داشته‌اند، باید در برابر عملکرد خود پاسخگو باشند. اما پاسخ‌گویی زمانی عادلانه و سازنده است که متوجه شخص، مقام، اختیار و عملکرد او باشد؛ نه متوجه قومی که او از آن برخاسته است.

از همین‌جا یک پرسش اساسی شکل می‌گیرد: آیا می‌توان مسئولیت سیاسی افراد را صرفاً به دلیل هم‌تباری آنان، به یک گروه قومی تعمیم داد؟ پاسخ روشن است: نه.

مسئولیت سیاسی از مقام، اختیار و عملکرد انسان ناشی می‌شود، نه از قومیت او. اگر شخصی در رده‌های بالای قدرت قرار داشته، تصمیم گرفته، اختیار داشته، از امکانات حکومت برخوردار بوده و در سیاست‌های آن نظام نقش داشته است، بدون تردید باید در برابر عملکرد خود پاسخگو باشد. این اصل درباره هر فرد و هر مقامی صدق می‌کند؛ پشتون باشد، تاجک باشد، هزاره باشد، ازبک باشد یا متعلق به هر قوم و گروه دیگری. اما از همین‌جا باید یک مرز روشن ترسیم شود:

مسئولیت سیاسی از مقام و عملکرد انسان ناشی می‌شود؛ نه از تبار او.

اشتباه اساسی زمانی آغاز می‌شود که برای توضیح شکست‌ها و ناکامی‌های یک نظام سیاسی، به‌جای شناسایی افراد، نهادها، تصمیم‌ها، سیاست‌ها و مناسبات قدرت، سراغ «قوم» برویم و بگوییم فلان قوم یا فلان الیت قومی چرا چنین کرد یا چنان نکرد.

قوم، یک نهاد سیاسی واحد و یکدست نیست. هیچ قومی یک فرد، یک حزب، یک حکومت، یک تصمیم یا یک اراده سیاسی مشترک ندارد. در درون هر قوم، موافق و مخالف، حاکم و محکوم، برخوردار و محروم، فاسد و سالم، قربانی و منتقد وجود داشته و دارد.

بنابراین، تعمیم عملکرد چند سیاستمدار یا چند صاحب‌قدرت به «نخبگان یک قوم»، از نظر منطقی یک جهش نادرست از فرد به گروه است و از نظر سیاسی نیز می‌تواند پیامدهای خطرناکی داشته باشد. ممکن است ده‌ها یا صدها فرد از یک قوم در ساختار قدرت حضور داشته باشند؛ اما آیا همه آنان در تصمیم‌گیری نقش یکسان داشته‌اند؟ آیا همه از قدرت و امکانات آن نظام بهره‌مساوی برده‌اند؟ آیا همه در سیاست‌های آن حکومت سهم همگون داشته‌اند؟ آیا همه از تصمیم‌های آن دفاع کرده‌اند؟ و مهم‌تر از همه، آیا میلیون‌ها شهروندی که تنها وجه مشترک‌شان هم‌تباری با آن مسئولان بوده است، باید شریک مسئولیت آنان شناخته شوند؟

پاسخ روشن است: خیر.

در تحلیل سیاسی، پرسش‌های درست باید مشخص و قابل سنجش باشند:

چه کسی؟ در چه مقامی؟ با چه میزان اختیار؟ در چه زمانی؟ چه تصمیمی گرفت؟ چه مسئولیتی داشت؟ از چه امکاناتی برخوردار بود؟ چه پیامدی به بار آورد؟ و در برابر آن چه پاسخی دارد؟ این پرسش‌ها ما را به مسئولیت واقعی می‌رسانند.

اما وقتی می‌پرسیم «نخبگان فلان قوم چرا چنین کردند؟» یا «نخبگان فلان قوم چرا چنان نکردند؟»، پیش از آن‌که تحلیل را آغاز کنیم، یک فرض قومی را وارد معادله کرده‌ایم؛ گویی افراد پیش از آن‌که شهروند، سیاست‌مدار، مقام دولتی یا صاحب قدرت باشند، نماینده قوم خود هستند.

این نگاه هم از نظر تحلیلی نادرست است و هم از نظر سیاسی خطرناک.

زیرا در قدم بعدی، مسئولیت فردی به مسئولیت جمعی تبدیل می‌شود؛ و درست در همین نقطه است که قوم‌گرایی

می‌تواند لباس تحلیل سیاسی بپوشد.

ممکن است گوینده هیچ نیت قومی‌گرایانه‌ای نداشته باشد؛ اما هنگامی که مسئولیت یک نظام سیاسی با دسته‌بندی قومی توضیح داده می‌شود، عملاً قومیت به واحد اصلی تحلیل تبدیل می‌گردد. نتیجه آن است که به‌جای آن‌که سازوکار قدرت را بشناسیم، مرزهای هویتی را برجسته‌تر می‌کنیم؛ به‌جای آن‌که افراد و تصمیم‌ها را بررسی کنیم، به هویت جمعی می‌پردازیم؛ و به‌جای پاسخ‌گویی مشخص، زمینه سرزنش عمومی را فراهم می‌سازیم. این نه عدالت است و نه تحلیل.

مسئولیت باید به صاحب مسئولیت برگردد

من با پاسخ‌گویی نخبگان هیچ مخالفتی ندارم؛ برعکس، معتقدم کسانی که در جایگاه‌های بلند قدرت قرار داشته‌اند، باید بیش از دیگران پاسخگو باشند؛ نه تنها در برابر جامعه و تاریخ، بلکه در برابر همان مردمی که به نام آنان سخن گفته‌اند، از آنان نمایندگی کرده‌اند و در بسیاری موارد، از نام و هویت آنان برای کسب مشروعیت و حفظ قدرت استفاده کرده‌اند.

اگر کسی سال‌ها در ساختار قدرت حضور داشته، از امکانات و امتیازات آن بهره برده، در تصمیم‌گیری‌ها نقش داشته و در سیاست‌هایی دخیل بوده است که بر سرنوشت میلیون‌ها انسان اثر گذاشته؛ نمی‌تواند هنگامی که نتیجه آن سیاست‌ها آشکار می‌شود، خود را از مسئولیت کنار بکشد.

به‌ویژه آنانی که به نام قوم خود وارد قدرت شده‌اند، اما در عمل همان مردم را در معرض محرومیت، سرکوب، جنگ، تبعیض یا سوءاستفاده سیاسی قرار داده و گاه از آنان به‌عنوان سپر در برابر دیگران استفاده کرده‌اند؛ باید بیش از همه پاسخگو باشند. اما این پاسخ‌گویی باید متوجه همان افراد و تصمیم‌های آنان باشد، نه متوجه تمام قومی که نام آن را بر دوش کشیده‌اند.

هرچه اختیار بیشتر باشد، مسئولیت نیز بیشتر است؛ و هرچه قدرت گسترده‌تر باشد، پاسخ‌گویی باید جدی‌تر و بی‌امان‌تر باشد.

اما پاسخ‌گویی باید فردی، مشخص، مستند و مبتنی بر مسئولیت واقعی باشد؛ نه قومی، کلی و مبهم. اگر یک سیاست‌مدار خطا کرده است، باید نام خودش مطرح شود و درباره عملکرد خودش توضیح بخواهیم. اگر یک مقام دولتی از صلاحیت خود سوءاستفاده کرده است، باید درباره همان سوءاستفاده پاسخگو باشد. اگر کسی تصمیمی گرفته که پیامد زیان‌بار داشته است، باید همان تصمیم و همان مسئولیت بررسی شود. اما نمی‌توان فقط به دلیل هم‌تباری او، میلیون‌ها انسان دیگر را نیز در همان جایگاه نشانند. این کار نه تنها ناعادلانه است، بلکه از نظر سیاسی نیز نوعی فرار از مسئولیت واقعی به شمار می‌رود؛ زیرا به‌جای تمرکز بر صاحبان قدرت و سازوکارهای تصمیم‌گیری، یک گروه بزرگ و نامتجانس را به یک کلیت واحد تبدیل می‌کنیم.

قوم، جایگزین نهاد و فرد نشود

افغانستان برای فهمیدن شکست‌های سیاسی خود، نیازمند تحلیل دقیق‌تر و شجاعانه‌تری است. مسئله فقط این نیست که چه کسی از چه قومی بود؛ مسئله این است که چه ساختاری وجود داشت، قدرت چگونه توزیع شده بود، چه کسانی اختیار داشتند، نهادها چگونه عمل می‌کردند، چه تصمیم‌هایی گرفته شد و چرا پاسخ‌گویی واقعی وجود نداشت.

مشکلات افغانستان را نمی‌توان به یک فرمول ساده قومی تقلیل داد.

در این میان، عواملی چون تمرکز و انحصار قدرت، ضعف نهادهای قانونی، فساد، بی‌پاسخ‌گویی، شبکه‌های غیرشفاف قدرت، رقابت‌های ناسالم سیاسی، مداخلات خارجی و فقدان یک نظام عادلانه و پاسخ‌گو نقش داشته‌اند. اگر همه این پیچیدگی را به این پرسش تقلیل دهیم که «کدام قوم چه کرد؟»، در واقع صورت مسئله را ساده نکرده‌ایم؛ تحریف کرده‌ایم. تحلیل سیاسی زمانی ارزش دارد که مسئله را پیچیده‌تر از آنچه واقعاً هست نشان ندهد، اما ساده‌تر از واقعیت نیز نکند.

نقد قومی، حتی اگر ناخواسته باشد، پیامد قومی دارد

ممکن است فردی هنگام سخن گفتن از یک گروه قومی، قصد نفرت‌پراکنی یا تبعیض نداشته باشد. اما در عرصه عمومی، فقط نیت مهم نیست؛ ساختار سخن و پیامد آن نیز اهمیت دارد. وقتی مسئولیت را با قومیت تعریف می‌کنیم، به‌صورت ناخواسته این تصور را تقویت می‌کنیم که افراد نماینده قوم خود هستند و اعمال سیاسی آنان نیز باید به حساب همان قوم گذاشته شود. این تصور بسیار خطرناک است. زیرا اگر امروز عملکرد چند فرد به یک قوم نسبت داده شود، فردا همین منطق می‌تواند علیه قوم دیگری به کار رود. آن‌گاه یک چرخه بی‌پایان شکل می‌گیرد که در آن، هر گروه خطاهای افراد وابسته به گروه مقابل را برجسته می‌کند و مسئولیت را جمعی می‌سازد. نتیجه چیست؟

جامعه از مسئولیت فردی دور می‌شود و به سمت دشمن‌سازی جمعی حرکت می‌کند.

این همان نقطه‌ای است که سیاست از نقد قدرت فاصله می‌گیرد و به بازتولید شکاف‌های هویتی تبدیل می‌شود.

ما به سیاست‌ورزی دقیق‌تر نیاز داریم

یکی از مشکلات جدی در فضای سیاسی ما این است که گاهی سرعت واکنش، جای عمق تحلیل را گرفته است. یک سخن گفته می‌شود؛ پیش از آن‌که زمینه‌اش فهمیده شود، واکنش آغاز می‌شود. یک موضع مطرح می‌گردد؛ پیش از آن‌که پیامدهای آن بررسی شود، صفت‌بندی شکل می‌گیرد. اما سیاست، مسابقه سرعت در پاسخ‌گویی نیست.

سیاست، هنر تشخیص، تفکیک، تحلیل و محاسبه پیامدهاست.

کسی که با یک جمله خشمگین می‌شود و بلافاصله پاسخی می‌نویسد، الزاماً شجاع یا سیاسی نیست. گاهی فقط اجازه داده است که دیگری احساسات او را مدیریت کند. اهل سیاست و اهل قلم باید بتوانند میان «آنچه احساس می‌کنم» و «آنچه باید بگویم» فاصله ایجاد کنند. گاهی یک پاسخ کوتاه و مستدل از ده صفحه حمله احساسی اثرگذارتر است. گاهی یک پرسش دقیق از صدها شعار سیاسی کوبنده‌تر است. و گاهی سکوت سنجیده، از یک واکنش فوری خردمندانه‌تر است. پرسش درست، نیمی از راه حل است. اگر می‌خواهیم از گذشته درس بگیریم، باید نوع پرسش‌های خود را تغییر دهیم.

به‌جای این‌که بپرسیم:

«کدام قوم مقصر بود؟»

بپرسیم:

«چه کسی مسئول بود؟»

به‌جای این‌که بپرسیم:

«چرا فلان قوم چنین کرد؟»

بپرسیم:

«چه کسانی تصمیم گرفتند، چه اختیاری داشتند و چه کردند؟»

به‌جای این‌که میلیون‌ها انسان را در یک عنوان قومی جمع کنیم، باید مسئولیت را به همان فرد یا نهادی برگردانیم که اختیار و قدرت تصمیم‌گیری داشته است.

این تغییر پرسش، یک تغییر ساده لفظی نیست؛ تغییر در شیوه فهم سیاست است.

عدالت از تفکیک آغاز می‌شود

عدالت زمانی ممکن می‌شود که میان مجرم و بی‌گناه، مسئول و غیرمسئول، تصمیم‌گیرنده و تابع، صاحب‌اختیار و بی‌اختیار تفاوت قابل شویم. نمی‌توان به نام عدالت، بی‌عدالتی تازه‌ای ایجاد کرد. نمی‌توان برای محکوم کردن چند صاحب‌قدرت، میلیون‌ها انسان را در جایگاه پاسخ‌گویی قرار داد. نمی‌توان به‌خاطر عملکرد چند سیاست‌مدار، هم‌تباری آنان را به یک پرونده سیاسی تبدیل کرد. و نمی‌توان از جامعه انتظار داشت که با چنین منطقی به آشتی سیاسی و عدالت برسد.

مسئولیت، منصب دارد؛ قوم ندارد.
خطا، فاعل دارد؛ تبار ندارد.
قدرت، تصمیم‌گیرنده دارد؛ قوم نماینده آن نیست.

اگر واقعاً می‌خواهیم از گذشته عبور کنیم، باید از منطق «چه قومی چه کرد؟» فاصله بگیریم و به منطق «چه کسی چه کرد؟» برسیم.

زیرا تا زمانی که قوم را به جای فرد، تبار را به جای عملکرد و هویت جمعی را به جای مسئولیت مشخص بنشانیم، نه به عدالت می‌رسیم و نه به تحلیل درست سیاسی.

افغانستان بیش از همیشه به مسئولیت فردی، پاسخ‌گویی نهادی و تحلیل غیرقومی نیاز دارد. و شاید مهم‌ترین اصل همین باشد:

من مسئول اعمال خودم هستم، نه مسئول اشتباه هم‌تبارانم؛ همان‌گونه که دیگران نیز مسئول اعمال خودشان‌اند، نه اعمال من.

نورمحمد غفوری
۲۹.۰۸.۲۰۲۶